



شورش و فراری!

ایرانیان امروز در برابر یک انتخاب تاریخی قرار گرفته‌اند، یا مرعوب هیاهوی تبلیغاتی غرب و نوکران‌اش می‌شوند، و دست در دست دولت احمدی‌نژاد در آشوب‌هایی که تحت عنوان «جنبش سبز» از واشنگتن و لندن رهبری می‌شود، پای در یک فاشیسم تازه‌نفس و سرکوبگر می‌گذارند، و یا با پایداری و رادمردی بر سیاست‌های استعمار که طی ۸ دهه در واقع حاکمان اصلی کشور ایران بوده‌اند، نقطه پایان خواهند گذاشت. این یک «انتخاب» است، هر چند هر آنچه امروز «انتخاب» کنیم، می‌باید پیامدهای‌اش را نیز بپذیریم.



مبارزه با حکومت اسلامی به میان آورده‌اند. وظیفهٔ ماست که به صراحت مشاهده کنیم، افرادی که «چپ» را در قوالب اسلامی و عقیدتی با هزاران ترفند به شیعی‌گری وصله می‌کردند، به چه دلائلی امروز مستقیماً سخن از «سکولاریسم» به میان می‌آورند و با تکیه بر چه حوادث و رخدادهایی امروز چنته‌شان را ظاهراً در برابر ما اینچنین سخاوتمندانه می‌گشایند، و اینکار را تا آنجا پیش می‌رانند که از طریق بلندگوهای ارتجاع در داخل حاکمیت اسلامی، «ضدانقلاب» معرفی شده و از مواضع‌شان به عنوان «مواضع خیلی بد» در روزنامه‌های کثیرالانتشار یاد می‌شود!

پس از هیاهوی مضحکی که طی روزهای عاشورا و تاسوعا توسط چماق‌کش‌های حکومت اسلامی با کمک و همیاری دولت احمدی‌نژاد و تحت عنوان «مخالفت با ولایت فقیه» در کشور به راه افتاد، اینک شاهد عقب‌نشینی محافل ارتجاع هستیم. این برای ما ملت یک پیروزی است؛ و ابعاد آنرا در همین مقطع می‌باید بررسی کرد. ولی وظیفهٔ خود را نیز به دست فراموشی نمی‌سپاریم؛ وظیفهٔ ما ایرانیان است که محافل ارتجاع را به درستی بشناسیم. وظیفهٔ ماست که ببینیم آنان که تا دیروز یک کلام از حضرت «امام» خمینی‌شان پائین‌تر نمی‌آمدند چه شده که امروز سخن از

نویسنده‌اند و نه از نویسندگی سررشته‌ای دارند. اینان قلم‌زنان و مقدس‌نگاران یک حاکمیت وابسته و تقدس‌گسترند، نه هنرمند و نویسنده. و این را امروز ملت ایران به صراحت دریافته. به همین دلیل هر چه کردند نتوانستند منتظری را به بت‌عیار و «یار ادبا» تبدیل کنند. ولی استعمار اگر عقب‌نشسته همچون درنده‌ای زخم‌خورده در کمین مانده و بهترین ابزارش برای پیروزی ایجاد ترس و نگرانی و دلهره است.

در این وبلاگ‌ها طی چندین سال مرتباً تکرار کرده‌ایم که ساختارهای استعماری را نمی‌توان یک‌شبه از میدان فعالیت‌های مالی، تشکیلاتی و اداری و نظامی در یک کشور استعمارزده حذف نمود. خوشا به سعادت گاندی‌ها و نهروها، ما ایرانیان نه ابزار اینان را داریم، نه دانش‌شان را؛ ما اگر از تجربیات دیگران بهره می‌گیریم، راه خود را نهایتاً می‌باید مستقل از تجربیات دیگر ملت‌ها بیابیم؛ تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی و ساختاری چیزی نیست جز همان حکم تاریخ.

ولی در این مقطع بیشتر روی سخن با آندسته از ایرانیان است که تاکنون خاموش مانده‌اند. با همان‌ها که اگر خوانندگان این وبلاگ هم هستند، آنرا در خفا می‌خوانند. با کسانی که نه در جمع «مخالفان» خیابانی حضور داشتند و نه از جمله «موافقان» کوچه‌ها و پارک‌ها بودند. با میلیون‌ها ایرانی‌ای سخن می‌گوئیم که زیر گنبد کیبود این فلات بلند همه روزه سر از بالین برمی‌دارند، و با «فروتنی» به دنبال جدال روزانه‌شان پای به قلب جامعه می‌گذارند.

خلاصه می‌گوئیم، در این مقطع استعمار عقب نشست، چرا که مقاومت ملت ایران در برابر «تبلیغات رسانه‌ای» استعماری را به عیان مشاهده کرد. استعمار به صراحت دید که فریاد «حسین، حسین، میرحسین!» برای ملت ایران نه تنها جذابیتی ندارد که ایرانی حاضر نیست با سوار شدن بر چنین موج نفرت‌انگیزی که رایحهٔ تعفن تاجر استعماری‌اش مشام هر آزاده‌ای را می‌آزارد برای امثال میرحسین موسوی و کروب‌ی میدان عمل بگشاید. استعمار عقب می‌نشیند، چرا که ملت ایران بخوبی دریافته که فقط با تکیه بر چند گروه انگشت‌شمار آشوب‌گران حرفه‌ای، تحت عنوان «موافق» و یا «مخالف»، به راحتی می‌توان یک مادرشهر بزرگ و پهناور همچون تهران را نیز به آشوب کشاند. این «آشوب‌ها» و «تظاهرات» دیگر برای ملت ایران «مشروعیت» سیاسی جهت هیچ نگرشی به همراه نخواهد آورد؛ و این است دلیل واقعی عقب‌نشینی استعمار و سیاست‌های استعماری در کشور.

میرحسین موسوی پس از این «تجربه» استعماری که مسلماً آخرین حرکت وی در قلب حکومت دست‌نشاندهٔ اسلامی خواهد بود، به سرعت تبدیل به مجسمهٔ حماقت در تاریخچهٔ تأسفبار همین حکومت خواهد شد. اما تلاش جهت تبدیل حسینعلی منتظری به «قهرمان آزادیخواهی» نیز راه بجائی نبرد؛ دیدیم که گروهی یک‌صد نفره از «نویسندگان» برای «رحلت» منتظری به صدور بیانیه و قدردانی‌های قلمی از تلاش‌های فرهنگی‌اش پرداختند! باید گفت کسانی که خود را اهل قلم معرفی می‌کنند، و به همین «حکم» آزاداندیشی را می‌باید ارج نهند، آنزمان که از تلاش‌های فردی قدردانی می‌کنند که در چارچوب نظریات فقهی‌اش «سانسور» و «شکستن قلم‌ها» یک «امر به معروف» معرفی می‌شود، هر چه می‌توانند باشند، ولی مسلماً نه

امروز هدف اصلی در تبلیغات استعماری شما ایرانیانی هستید که «اکثریت خاموش» را می‌سازید. اگر هیاهوی موسوی و کروبی دیگر خریداری ندارد، اگر تبدیل حسینعلی منتظری به سمبل آزادیخواهی - این فرد دین یک ملت را وسیله «سلطنت» اخروی و دنیوی برای خود و هم‌پالکی‌هایش کرده بود - در عمل شکست خورده، مطمئن باشیم که تمامی تلاش‌های استعماری در این مملکت اینک بر این پایه استوار خواهد شد که از شما ایرانیان در طیف «اکثریت خاموش» ایزاری جهت توجیه ایدئولوژیک و سیاسی بسازد. این روند کاملاً شناخته شده است، و اجزاء آنرا در همینجا توضیح می‌دهیم.

همانطور که دیدیم نخست پروسه «بت‌سازی» آغاز شد، و از آنجا که در این پروسه استعمار در دستیابی به اهداف واقعی خود ناکام ماند، اینک مسیر به جانب دیگر منحرف شده. اگر در مسیر «بت‌سازی» موفقیت حاصل شده بود، چه بهتر! آنا «بت» عیار را با سلام و صلوات همچون روح‌الله خمینی، ارتشبد فضل‌الله زاهدی و ... سوار بر امواج ساختگی کرده، با تکیه بر این موج‌ها تسمه از گرده ملت می‌کشیدند. این همان روندی بود که طی کودتاهای ۲۸ مرداد و ۲۲ بهمن ۵۷ شاهد «موفقیت» کامل آن بودیم. ولی اگر استعمار پای در بن‌بستی بگذارد که امروز در آن قرار گرفته مجبور خواهد شد که با ایجاد وحشت عمومی و حاکم کردن جو عدم‌امنیت بر فضای اجتماعی اکثریت «خاموش» یعنی شما ایرانیان غیرسیاسی را به صورت مطلوب و در مسیر تمایلات خود «سیاسی» کند! برای «سیاسی» کردن مردم لازم است، نگرانی و دلهره به روزمره‌شان تبدیل شود. پس همزمان با لشکرکشی‌های خیابانی و شایعه پراکنی پیرامون

قتل و ترور و غیره، قلم‌زنان استعمار برای تان مقالات شیوایی نیز می‌نویسند، مقالاتی با عناوین خیرخواهانه نظیر «مردم نگران‌اند، دلهره دارند، می‌ترسند و ...» و در واقع افعال نگران بودن، دلهره داشتن، ترسیدن و ... را که بلافاصله ابهام را به مخاطب انتقال می‌دهند برای تان به همه اشخاص و زمان‌های ممکن «صرف» خواهند کرد.

و آنچه طی بحران‌سازی‌های عاشورا و تاسوعای سالجاری شاهد بودیم در واقع تأییدی است بر اینکه استعمار اینک پای در این روند گذاشته. اگر «در بر همین پاشنه بچرخد» دیری نخواهد گذشت که با چند آشوب آفرینی جداگانه تلاش استعماری در مسیر تحمیل سایه وحشت بر فراز شهرها متمرکز خواهد شد. این نوع «وحشت‌آفرینی» همانطور که پیشتر نیز گفته‌ایم از طریق زدو خورد «عوامل ناشناس» در سطح شهرها و با همکاری دولت، رسانه‌ها، خبرگزاری‌های جهانی، مخالف‌نمایان و ... صورت می‌گیرد. این درگیری‌های وحشیانه مسلماً قربانیانی نیز به همراه خواهد آورد، ولی آنچه از منظر استعماری قابل توجه است نه وجود قربانیان، که وحشتی خواهد بود که قربانی شدن چند نفر در سطح شهر می‌تواند در اذهان عمومی ایجاد کند.

به طور مثال به مجازات اعدام نگاه کنیم. کشتن یک انسان به هیچ عنوان «مجازات» نیست؛ همه می‌میرند، و برای مردن هم کسی به احدی «تأییدیه» و «مجوز» نداده،

هر لحظه هر فردی می‌تواند این دنیا را ترک کند. با این وجود کشتن انسان‌ها در ملاءعام اگر برای فرد اعدام شده پایان راه در این دنیا باشد، برای شاهدان عینی وحشت و نگرانی و ترس در این دنیا به همراه می‌آورد. این است دلیل توسل حکومت دست‌نشاندهٔ جمکران به اعدام «مجرمان» در ملاءعام: ایجاد وحشت در مردم عادی!

حال از همین روند استعماری می‌توان جهت ایجاد وحشت در ابعاد گسترده‌تری نیز بهره‌گیری کرد. به عبارت دیگر، کاشتن «تخم وحشت» در دل مردم! به طور مثال، شایعه‌پراکنی و بازگوئی اینکه «فلانی» و «بهمانی» را سر کوچه با گلوله زدند، و دیگر احدی در این مملکت امنیت جانی ندارد و... و این پروسه‌ها برخلاف آنچه می‌نماید بسیار عادی و از جمله ترفندهای شناخته شدهٔ استعمار در جهان سوم جهت مهار جمعیت است. به همین دلیل، استعمار برای کشاندن توده‌های گستردهٔ مردم به مسیرهای مطلوب از این ترفندها بخوبی بهره‌گیری خواهد کرد. کافی است که در ادامهٔ چند درگیری «ساختگی» که در کمال تأسف گروهی افراد نادان و بیکاره نیز برای فضولی و سروگوش آبدادن در اطراف آن جمع خواهند شد، چند جسد روی دست مردم بگذارند. و اگر این بساط ادامه یابد، چند روزی بیشتر طول نخواهد کشید که تمامی مردم کشور احساس عدم امنیت کنند.

به طور مثال، تظاهراتی که در عاشورا و تاسوعا، پیش از کودتای سال ۵۷ تحت عنوان «بیعت با امام خمینی» توسط صدای لندن و دست‌های استعماری در کشور به راه افتاد در عمل بر روند

یک پروسهٔ «وحشت‌آفرینی» کلید زد! پروسه‌ای که پس از چند هفته الله‌اکبر شبانه و آشوب‌های روزانه - این آشوب‌ها معمولاً با استفاده از کودکان دبستانی و دبیرستانی در خیابان‌های مرکزی شهر بر مردم کشور تحمیل می‌شد - وسیله‌ای شد جهت تضمین «مقبولیت» عمومی حکومت اسلامی مورد نظر آمریکا، و تحمیل آن بر ملت ایران.

مردم کشور، همان «اکثریت خاموش» را می‌گوئیم، وحشت‌زده بودند. اینان می‌پنداشتند که با حمایت از «بت» جدیدی که دست‌های «سخاوتمند» استعمار برای‌شان تراشیده قادر خواهند بود روال عادی زندگی خود را «بیمه» کنند و خواهند توانست از وحشت‌ها بگریزند و شب‌ها را نه در هیاهوی الله‌اکبر و وحشت تیرهای هوایی، که در «آرامش»، خصوصاً در قلب یک «بهشت اسلامی» سپری کنند. و چنین برخوردی همواره بر «توهم» تکیه دارد؛ توهمی که بر اساس آن دیو استعمار را می‌توان همچون ضحاک ماردوش با مغز چند جوان تغذیه کرد تا دیگر جوانان مدتی از جور او در امان بمانند. کار اصلی استعمار، در عمل دامن زدن به همین نوع توهمات است. ولی فراموش نکنیم که استعمارگران اشتهای‌شان از ضحاک به مراتب بیشتر است، و دست از سر جوانان این مملکت نخواهند شست.

تنها راه خلاصی از چنگال استعمار سخت‌جان در کشور ایران، نه در همکاری با مسیرهای پیشنهادی او، که در بی‌اعتنائی

کامل به تبلیغات و هیاهوی رسانه‌های اوست. ملت‌های پیشرفته به تدریج توانسته‌اند در مقابله با هیاهوی تبلیغاتی رسانه‌ها خود را به نوعی «واکسینه» کنند، امروز ایرانیان می‌باید از همین روند «واکسیناسیون» پیروی کرده، جامعه، اطرافیان، دوستان، همفکران، همکلاسی‌ها و نزدیکان خود را از فروافتادن در دامان وحشت‌های روانی ناشی از هیاهوی تبلیغاتی رسانه‌ها برحذر دارند. افراد در برابر این نوع وحشت‌ها جهت حفظ خود دو عکس‌العمل متفاوت نشان می‌دهند: شورش‌پرستی یا فرار! حتی اگر در ظاهر به چشم نیاید، برخی افراد نهایت امر دچار نوعی «شورش‌پرستی» خواهند شد، و این عارضه نهایتاً جهت واپس‌راندن «وحشت» در ذهن و رفتارشان بروز می‌کند؛ برخی دیگر به طور کلی خود را می‌بازند، وحشت‌زده شده، و در پی جستن راه فرار برمی‌آیند.

اینجاست که دست‌های «سخت‌مندی» استعمار راه «فرار» مطلوب را برای همه باز خواهد کرد، هم برای شورش‌پرستان و هم برای خودباختگان! فریادی گنگ به یک باره در فضای کشور طنین‌افکن خواهد شد که، ای مردم! اگر می‌خواهید از شر این بلا تکلیفی و عدم امنیت و هیاهوی روزانه و لات‌بازی‌های شبانه و ... خلاص شوید، کافی است در تظاهرات گسترده، مردمی، فراگیر و فلان و بهمان، «عدم رضایت» خود را از این رژیم به جهانیان نشان دهید! البته به شما نخواهند گفت که در پس این گردهمایی توطئه‌ای سیاسی در حال شکل‌گیری است، توطئه‌ای که برای اجرای آن از مردم نظرخواهی نخواهد شد! این پیام مزورانه همان است که از هم‌امروز در برخی شبکه‌های ایرانی‌نما و ایرانی‌ستیز به صراحت دیده

می‌شود. اینان آشکارا می‌گویند، اگر به ملت ایران مجوز تظاهرات داده شود، همه در آن به نفع فلان و بهمان جریان سیاسی شرکت خواهند کرد. به فرض که چنین باشد، شرکت در یک تظاهرات گسترده بر علیه یک حکومت دست‌نشانده چگونه می‌تواند به تحقق آمال و امیال و خواست‌ها و آرمان‌های یک ملت کمک کند؟ به صراحت بگوئیم، این رسانه‌ها پای از جفنگ‌گوئی فراتر گذاشته‌اند. ولی این نوع تبلیغات برای روزهای آینده ما کاملاً پیش‌بینی شده. پس به هوش باشیم که در تظاهرات غیرصنفاً شرکت نکنیم.

از قضای روزگار، در چنین بزنگاهی شاهد خواهیم بود که دولت احمدی‌نژاد نیز که امروز وجود پشه و مگس را هم در خیابان «غیرقانونی» معرفی می‌کند، ناگهان در کمال «سخت‌مندی» اجازه برگزاری چنین گردهمایی‌ای را صادر کند! همانطور که ارتش و ساواک خودفروخته پهلوی مجوز برگزاری مراسم کذا را برای حضرت امام خمینی صادر کردند! خلاصه، در چنین بزنگاهی صحنه کاملاً آماده می‌شود تا کنترل مسائل در ید چند محفل پنهان قرار گیرد، همان محافل که می‌توانند «اکثریت خاموش» را با استفاده از اهرم‌های متفاوت هر وقت که مایل بودند به خیابان‌ها بیاورند.

همانطور که بارها گفته‌ایم، با در نظر گرفتن بن‌بست‌های موجود در کشور ایران، تنها راه خروج از بحران‌سازی‌های استعماری متمرکز کردن نیروهای مختلف اجتماعی بر محور مطالبات صنفی و حرفه‌ای

نقطه پایان گذاشت. نخستین «توهم» این است که با یک تظاهرات و یک عملیات برق آسا و یک دولت «مطلوب» می توان سرنوشت یک ملت را تغییر داد! این یک دروغ بزرگ است. هیچ ملتی چنین نکرده که ما دومین آن باشیم. «توهم» دیگری که سریعاً می باید به زباله دان تاریخ سپرد، این است که ملت‌ها از طریق هم‌صدائی با استعمارگران، زورگویان، مستبدان و اشرار خواهند توانست خود را از گزند آنان محفوظ دارند! این نیز یک دروغ بی‌شمارانه است! در پناه مستبدان و زورگویان احدی ایمن نخواهد بود، و اینان به خودی خود عقب نخواهند نشست. می باید با تدبیر و همگامی و همراهی با همفکران مان، اینان را گام به گام به عقب بنشانیم! پس به هوش باشیم که در دام این دو دروغ استعماری گرفتار نشویم.

خواهد بود. انتظار ما از هم‌میهنان این است که از پای گذاشتن در بحران‌سازی‌های عمدی استعمار خودداری کنند. از میدان دادن به شعارهای گنگ و فراگیر و بی‌معنا همچون «آزادی»، «استقلال»، و «اسلام راستین» و ... می باید پرهیز کرد. این شعارها اصولاً معنا و مفهوم درستی ندارد، در صورتیکه به طور مثال تأمین حداقل دستمزد کارگران در چارچوب نیازهای واقعی کارگر و با در نظر گرفتن حداقل معیشت از یک «مفهوم» واقعی و اساسی می‌تواند برخوردار باشد. این «تحمیلی» است که می‌باید بر ابزار دولت استعماری اعمال کرد؛ این «مزایا» از آسمان نخواهد آمد. همچنانکه تحمیل یک قانون مشخص و متقن مطبوعاتی می‌تواند دست حکومت وابسته را در شکستن قلم‌ها و بستن روزنامه‌ها در برابر افکار عمومی ببندد. از این نمونه‌ها فراوان می‌توان یافت، و مسلم است که در صورت پای گذاشتن در یک روند دمکراتیک هر لحظه بر حضور واقعی و ملموس مردم کشور در تصمیم‌گیری‌ها افزوده خواهد شد، و همزمان در هر گام دولت دست‌نشانده و حاکمیت استعماری بالاچار به عقب خواهد رفت.

از هم امروز می‌باید بر دو «توهم» استعماری که پایه‌های استبداد نوین سیاسی را در کشور بنیانگزاری کرده‌اند